

# فارابی و نظریه نیکبختی

## (تحلیل محتوایی التنبيه على سبيل السعادة)

دکتر جعفر آل یاسین  
ترجمه: محمد باهر

تعریف رایج برای بیان مفهوم «تنبيه» عبارت است از: چیزی که به برهانی افزون بر توضیحات پیشین نیازمند نیست، و در اینجا «پیشین» همانا کتاب تحصیل السعادة است، همچنان که ما آن را در تحقیق خود توضیح داده‌ایم.<sup>۱</sup> در این کتاب درمی‌یابیم که فارابی (د: ۳۳۹ هـ) کمال را این‌گونه تقریر می‌کند: هدف اصلی‌ای که انسان در چشم دوختن به زندگی سعادت‌مندتر و سالم‌تر بدان اشتیاق دارد؛ زیرا سعادت و نیکبختی حقیقی از همه خوبی‌ها مطلوب‌تر است، از آن روی که آن سعادت فی‌نفسه طلب شود، نه برای چیز دیگری که با توسل بدان، آن سعادت خواسته شود. افعال این نیکبختی - در پرتو رفتارهای عملی - به دو حال متّصف می‌شوند: افعال نکوهیده و افعال پسندیده، و این افعال در هر دو حال از یکی از سه صورت زیر فراتر نمی‌رود:

الف. افعالی که انسان در آنها نیازمند به کارگیری اعضای بدن است، همچون ایستادن، نشستن، نگاه کردن و گوش کردن.  
ب. افعالی که خاستگاه آن عوارض نفس است، مانند، لذت، خشم، شوق، خوشحالی و ترس.  
ج. افعالی که انجام آنها به عامل تمییز ذهنی نزد انسان بستگی دارد.  
همه این افعال - هنگامی که از منظری اخلاقی سنجیده شوند - به چیزی وابسته‌اند که فارابی فیلسوف آن را تمییز نیک یا بد می‌نامد، اما این نیکویی در تمییز از کجا برای ما به دست می‌آید؟ این مسئله، پایه و هدف مبحث تنبیه بر سبیل سعادت است که فارابی بدان نظر داشته است. تا زمانی که کارهای پسندیده از یک سو هدف و جهت نداشته باشند و از سوی دیگر به وسیله صناعت معینی تحقق نیافته باشند - به گونه‌ای که موجود ناطق در سراسر زندگی خود توانایی تشخیص کارهای اختیاری خویش را باز یابد - ما به نیکبختی نمی‌رسیم؛ زیرا موجود ناطق در فطرت خود از چنان استعدادی برخوردار است که ذاتاً و یا با یادگیری می‌تواند میان درستی و نادرستی و یا زشت و زیبا، با معادله‌ای که گاه از چیرگی یکی بر دیگری پدید می‌آید، تمییز دهد.

با وجود این، قوه‌ای که انسان بر آن سرشته شده اکتسابی نیست، در حالی که ویژگی تمییز، اکتسابی بودن آن است و این قوه اکتسابی خود بر دو گونه است: یکی آنکه بدان خوب از بد تمییز داده شود، و دیگری آنکه بدان افعال و عوارض نفسانی زشت یا زیبا محقق گردد، و این قسم اخیر را فارابی فیلسوف «خلق» نامیده و آن را چنین تعریف کرده است: «خلق عبارت است از آنچه که به وسیله آن از انسان کارهای پسندیده و ناپسند سر می‌زند»، با این شرط که این افعال و این تمییز از اصول ثابتی پیروی کند که مستلزم افعال و تمییز انسان در هر چیزی باشد، تا از این رهگذر ادامه فعل پسندیده و در عین حال درستی و نیکویی تمییز امکان پذیر شود، به گونه‌ای که «این قوت ذهنی برای ما





فارابی

ملکه‌ای زوال‌ناپذیر شود؛ چه آنکه «خلق نیکو و قوت ذهن هر دو فضیلت انسانی هستند».

در راه رسیدن به این هدفی که فارابی فیلسوف آهنگ آن را کرده، سزاوار است که در دو مسیرگام برداریم تا از این طریق به مقاصد اصلی ابونصر آگاهی یابیم:

۱. تلاش برای تبدیل اخلاق پسندیده به ملکه برای ما، به گونه‌ای که نتوان صواب و درستی را از میان برد، مگر با سختی و مشقت.

۲. حصول توانایی اداراک صواب به گونه‌ای خدشه‌ناپذیر؛ ادراکی که آن را کزی و گمراهی نباشد.

اینک پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است: ابزاری که برای ما رسیدن به هدف نخست از این دو راه را تحقق می‌بخشد، چیست؟

این ابزار، پیش از هر چیز، عادت است. و منظور از عادت تکرار یک کار به صورت مکرر و برای مدّت زمانی طولانی در فواصل زمانی نزدیک به هم است؛ چه آنکه کار پسندیده کاری است که بالقوه پیش از انجام آن، و بالفعل پس از واقع شدن آن امکان‌پذیر است. پس در این صورت این کار پسندیده با عادت تحقق پیدا می‌کند و با عملی ساختن آن آشکار می‌شود و رشد می‌یابد.

اما ابزاری که سزاوار باشد ما از آن به درستی برای رسیدن به کار نیک و پسندیده کمک بگیریم، چیست؟ فارابی می‌گوید: این ابزار عبارت است از حد وسط اخلاقی. پس کارها زمانی که میانه و در حدّ وسط باشد اخلاق پسندیده حاصل می‌شود... و آنچه که فارابی درباره حدّ وسط اخلاق می‌گوید همان چیزی است که پیش از او معلم اول، ارسطو در کتاب معروف خود اخلاق نیکوماخوس<sup>۲</sup> آن را پرورانده بود.

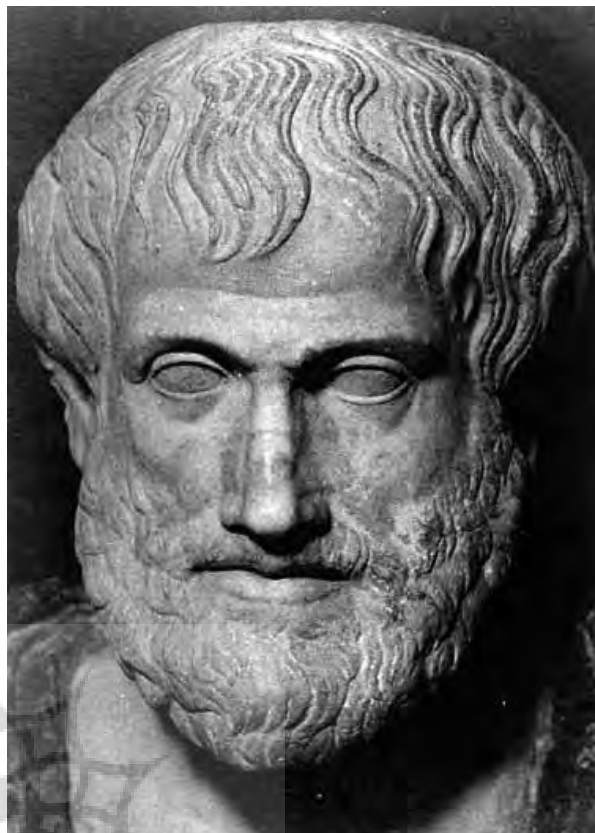
بنابراین ما هنگامی که قصد می‌کنیم بر حدّ وسط در کارهای اخلاقی آگاهی یابیم، باید اولاً زمان و مکان آن کار را بشناسیم و از کسی که کار از سوی او و کسی که کار برای او انجام می‌شود، و نیز آنچه از آن کار پدید می‌آید و آنچه به وسیله آن کار صورت می‌گیرد و آنچه برای آن و به خاطر آن کار تحقق می‌یابد، آگاهی یابیم و فعل خود را به تناسب هر یک از این عوامل تنظیم نماییم. در این صورت است که ما به کار میانه رسیده‌ایم، و از آنجا که سطح کارهای اخلاقی با هم اختلاف دارد، حدّ وسط اخلاقی نیز از جهت قوت و ضعف و سلب و ایجاب، و نیز با توجه به کارها و اهداف آن متفاوت است.

فارابی در اینجا با گام برداشتن در همان مسیری که ارسطو در کتاب پیش‌گفته در آن مسیر حرکت می‌کند، نمونه‌هایی از کارهای میانه اخلاقی را برمی‌شمرد و برای مثال می‌گوید: شجاعت، اخلاقی پسندیده است که با میانه‌روی در اقدام بر کارهای ترس‌آور و خودداری از این قبیل کارها حاصل می‌شود، و زیاده‌روی در این اقدام تهور، و سستی در آن ترس‌را، که کاری زشت و ناپسند است، پدید می‌آورد... سخاوت نیز با میانه‌روی در حفظ بخل و تنگ‌چشمی - که صفتی زشت است - حاصل می‌شود و زیاده‌روی در حفظ و سستی در انفاق، بخل را پدید می‌آورد، و زیاده‌روی در انفاق و سستی در حفظ تذبذب و فراخ‌رفتاری را در پی دارد.

فارابی در ادامه به میانه کارهای دیگری چون پاکدامنی، خوش‌مشری، بذله‌گویی، دوستی و محبت و... اشاره می‌کند و در پایان می‌افزاید: «برشمردن همه این امور به طور دقیق در گنجایش این کتاب نیست و در جایی دیگر بدان پرداخته شده است». شاید منظور فارابی کتابی باشد که وی آن را در شرح کتاب اخلاق نیکوماخوس ارسطو پرداخته و به آن در کتاب الجمع بین رأی الحکیمین افلاطون و ارسطو اشاره کرده است.<sup>۳</sup>

سنجش حقیقی در داوری فعل اخلاقی عبارت است از اینکه: «ما تک‌تک خلق و خوی‌ها و افعالی را که از هر یک از آنها پدید می‌آید، برشماریم، و پس از آن ببیندیشیم و ببینیم کدام خلق و خوی را در خود می‌یابیم»؛ چه آنکه انسان سلیم را وسیله‌ای است که بدان ژرفای کردار خویش را می‌سنجد و آنچه را که از این کردار نیکو، لذت‌بخش، و غیر آزار دهنده یافت آن را خلق و خوی سالم و عکس آن را نیز خلق و خوی ناسالم می‌شمرد. پس چنان است که گویی مراقبت از هر رفتاری که نفس بدان می‌پردازد، و برگزیدن حدّ وسط از آن رفتار و کردار، فرآیندی خاص انسان است که در رفتارهای اخلاقی خود با موازنه دقیق میان افراط و تفریط یا کاستی و فزونی از آن بهره می‌گیرد و از فروافتادن در یکی از دو

آگاهی از حدّ وسط، همچنان که فارابی فیلسوف می‌گوید بسیار دشوار است، اما از سویی دیگر همو تأکید می‌ورزد که عادت راهی است روشن برای فراچنگ‌آوری این حدّ وسط، به هر صورت آن منفی یا مثبت... و این بانگی است که معلم اول آن را به صدا در آورد و پس از او همه پیروان اخلاق ضابطه‌مند دارای حکمی که دستخوش تغییر وضعی در هیچ زمان و مکانی نمی‌شود، از او پیروی کردند.



ارسطو

طرف تعادل خودداری می‌ورزد؛ زیرا هر یک از این دو طرف به عنوان رذیله شناخته می‌شود و فضیلت از آن دو همانا حد وسط آنهاست، به گونه‌ای که به این سو و آن سو گرایش ندارد، بلکه در صراط مستقیمی که در آن هیچ کژی و انحرافی در آن نیست، و در این میان شایسته است که گام‌های انسان از این مسیر نلغزد؛ چرا که در این صورت در گمراهی و رفتار ناشایستی فرو می‌افتد که از نشانه‌های آن زشتی، سبک‌سری و درشت‌خویی است. با وجود آنچه که فارابی در مسئله حد وسط اخلاقی و به ضرورت پای‌بندی بدان باورمند است، اما او در عین حال دشواری به ظهور رساندن آن را هم پنهان نمی‌کند؛ زیرا آگاهی از حد وسط، همچنان که فارابی فیلسوف می‌گوید بسیار دشوار است، اما از سویی دیگر همو تأکید می‌ورزد که عادت راهی است روشن برای فرا چنگ‌آوری این حد وسط، به هر صورت آن منفی یا مثبت... و این بانگی است که معلم اول آن را به صدا در آورد و پس از او همه پیروان اخلاق ضابطه‌مند دارای حکمی که دستخوش تغییر وضعی در هیچ زمان و مکانی نمی‌شود، از او پیروی کردند.

به هر حال، همان‌گونه که فارابی می‌گوید ما هنگامی که نفس خود را به سمت و سویی متمایل می‌بینیم، آن را به کارهای سوبه دیگر عادت می‌دهیم و همواره چنین می‌کنیم تا به حد وسط برسیم یا به آن بسیار نزدیک شویم؛ و ابزاری که رسیدن به این وضعیت را برای ما آشکار می‌سازد، این‌گونه تحقق می‌یابد که «به سهولت فعلی که از کاستی به وجود آمده بنگریم که آیا آن فعل آسان شده است یا نه، پس اگر آن دو حالت - یعنی آسان شدن و یا آسان نشدن - برابر یا نزدیک به هم باشند، درمی‌یابیم که نفس خود را به حد وسط رسانده‌ایم. آزمون سهولت آن دو نیز به این صورت است که به هر دو

کار بنگریم؛ اگر از هیچ یک از آن دو اذیتی به ما نرسد، یا اینکه هر دو آنها برای ما لذت‌بخش باشند، یا اینکه یکی از آن دو لذت‌بخش باشد و از دیگری اذیتی به ما نرسد، یا اذیت آن بسیار ناچیز باشد، درمی‌یابیم که آن دو در سهولت برابر یا نزدیک به هم هستند، و از آنجا که حد وسط میانه دو طرف است و ممکن است در طرف‌ها چیزی شبیه به حد وسط باشد، باید از وقوع در طرفی که به حد وسط شباهت دارد، پرهیزیم.

فارابی این نکته را فرو گذاشته است که احکام عقلی در اینجا - خواه در مورد فعل یا در مورد حد وسط اخلاقی - نزد همه انسان‌ها، با تمامی تفاوت درجاتشان و ناهمگونی اوضاع و احوالشان، ممکن است از نظر ابهاماتی که درباره حد وسط دارند، برابر نباشد، و از این‌رو دست کم از جنبه نظری برای انسان گریزی نیست جز آنکه با قاطعیت بگوید که حد وسط، فعلی است اختیاری، و هر فعل اختیاری - در سایه مکتب ضابطه‌گرا در علم اخلاق - جز از راه عقل و به دور از تأثیر محسوسات و گمراهی ناشی از آن به انجام نمی‌رسد.

این دیدگاه فارابی تضادی با این دیدگاهی که ما بدان باورمندیم ندارد، ولی ما در عین حال برای بار دوم تأکید می‌کنیم که برای انسان امکان‌پذیر نیست که در انتخاب فعلی که خواهان آن است تنها به عقل محض تبدیل شود، بدون آنکه کمال‌گرایی نفسانی آن عقل را محدود کند، و این مشکلی است که در اخلاق و فلسفه قد برافراشته، به گونه‌ای که از یک سو کمال‌گرایی و از سوی دیگر دوگانه‌گرایی بر سر آن ستیز دارند. این مشکل تا عصر کنونی باقی مانده و بیانگر دیدگاهی از دیدگاه‌های اندیشه انسانی با تمام ویژگی‌ها و تفاوت‌هایش است، و در این میان ما به دیدگاه کمال‌گرا بیش از دیدگاه دیگر گرایش داریم.

به آغاز سخن باز می‌گردیم؛ مردم از نظر فارابی با هم اختلاف دارند: برخی دارای نیکویی اندیشه و قدرت تصمیم‌گیری‌اند، که این جنبه را انسان آزاده نمایندگی می‌کند. اما از میان انسان‌ها کسی که به نیکویی اندیشه و قدرت تصمیم‌گیری و یا فقط به قدرت تصمیم‌گیری نیازمند است، او بنده است... و در این میان انسان‌های آزاده این‌گونه شناسایی می‌شوند: «هر گاه بخواهند کار پسندیده‌ای را و یا ترک کار ناپسندی را، با به کارگیری لذت و اذیت، بر خود آسان گیرند، لذت پنهان و لذت آشکار نزد آنان یکسان است، چرا که برخی از لذت‌ها برای ما شناخته شده‌ترند و ما از آنها درک بیشتری داریم و برخی دیگر از آنها پنهان‌ترند و ما از آنها - خواه از نظر طبیعت آنها و خواه از نظر فرجام آنها - درک کمتری داریم.»



آنچه که  
فارابی درباره  
حد وسط اخلاق می گوید  
همان چیزی است که  
پیش از او معلم اول،  
ارسطو در کتاب  
معروف خود  
اخلاق نیکوماخوس  
آن را پروراند  
بود.

بنابراین نیکویی تمیز در این مرحله به دوگونه تقسیم می شود: گونه ای که باید بدان علم پیدا کرد ولی چنان نیست که انسانی در وجود آن را انجام دهد، و گونه ای که می توان بدان علم پیدا کرد و آن را انجام داد؛ چه میان علم و عمل ملازمت وجود دارد، و این دومی - به وسیله صناعاتی حاصل می شود که علم به چیزی که بدان عمل می شود و نیز قدرت بر انجام آن را، برای ما به ارمغان می آورد و به این ویژگی متصف می شود که دارای قصدی انسانی است. این قصد به سه گونه لذت بخش، سودمند و زیبا تقسیم می شود. سودمند به جهت لذت بخشی و یا به جهت زیبایی. بنابراین صناعات نیز به دوگونه تقسیم می شود: صناعاتی برای به دست آوردن زیبایی و صناعاتی برای رسیدن به لذت.

فارابی در اینجا چنین تقریر می کند آنچه که مقصود از آن تنها فراچنگ آوری زیبایی است، صناعتی است که به نام «فلسفه» یا «حکمت» خوانده می شود، و این زیبایی خود به دو قسم تقسیم می گردد:

الف. فقط علم، و آن عبارت است از فلسفه نظری که شامل موضوعات تعلیم، طبیعت و مابعدالطبیعه می شود.

ب. علم و عمل، و آن عبارت است از فلسفه عملی و مدنی و سیاسی.

فارابی فیلسوف در پرتو این تقسیم بندی به قسمی که افعال زیبا و توانایی انجامشان از آن برمی خیزد، به گونه ای که این افعال در دسترس ما قرار می گیرد، اشاره می کند و آن را «صناعت خلقی» می نامد و چنین تأکید می نماید که راه رسیدن به این صناعت از مسیر فلسفه می گذرد، و فلسفه با نیکویی در تشخیص حاصل می شود، و نیکویی در تشخیص با قدرت ذهن بر ادراک صواب و راستی پدیدار می گردد، و این ویژگی آخر تحقق نمی یابد مگر به ابزاری دیگر که «صناعت منطقی» نام دارد.

پس علم منطقی در این مقایسه صناعتی است که بر سایر علوم مقدم است، زیرا این علم اسلحه ای است که با آن می توان دروغگو و راستگو را از هم تمیز داد، و عقل انسانی ابزار و راه این صناعت به شمار می آید و به وسیله این صناعت عقل به کمال مطلوب و آنچه مورد قبول و رغبت آن است دست می یابد؛ چرا که «این صناعت درباره درستی آنچه که مورد تعقل قرار می گیرد و دستیابی به صواب در آنچه پیرامون آن اندیشه می شود، داوری می کند.»

در اینجا روش به کار رفته برای پژوهشگر فلسفه - یعنی کسی که به دنبال سعادت حقیقی خویش است - ایجاب می کند که وی پیش از ورود به صناعت منطقی مقدماتی را بپذیرد؛ زیرا میان این مقدمات و علم منطقی رابطه همانندی است و منظور فیلسوف از این مقدمات صناعت نحو است، چرا که «با این صناعت درستی آنچه آدمی بدان سخن می گوید دانسته می شود و توانایی سخن گفتن درست آن گونه که در میان اهل هر یک از زبان ها معمول است، به دست می آید.» از این رو در این روش لازم است بی نیازی از آگاهی بخشی بر مقدمات این صناعت تحقق یابد و از این رهگذر وارد فراگیری این علم شد؛ علمی که ذهن را قوت می بخشد و در نهایت آدمی را به دستیابی فلسفه صادقی که هدف بنیادین انسان سعادت مند است راهنمایی می کند.<sup>۴</sup>

فارابی می گوید: «از آنجا که صناعت منطقی نخستین چیزی است که باید به شیوه صناعی وارد آن شد، لازم است مقدمات این صناعت امور دانسته ای باشد که پیشتر انسان نسبت به آنها شناخت داشته است. پس این امور که بسیارند اموری هستند که هیچ کس از شناخت آنها عاری نیست و این گونه نیست که هر چیز همگون از این امور بتواند در هر یک از چیزهایی که در این صناعات همگون است، به کار گرفته شود، بلکه گونه ای از آنها در صنعتی و گونه ای دیگر در صنعتی دیگر به کار گرفته می شود. پس از این رو شایسته است که از میان این چیزها آنچه را که تنها برای صناعت منطقی به کار می آید، به دست آوریم»، و آنچه که برای این صناعت به کار می آید از نظر فیلسوف عبارت است از الفاظ دال منطقی. پس باید از صناعت نحو آن مقداری را برگزیم که تنها برای بهره گیری از آن صناعت لازم است.

در چنین مرحله ای است که به راهی رسیده ایم که ما را به سوی سعادت مورد نظری هدایت می کند که نخستین مراتب آن فراگیری صناعت منطقی و واپسین غایات آن رسیدن به توانایی بر اندیشه خیر مطلق است، و آن نهایت جولان عقول برای فرا چنگ آوری شناخت عارفانه ای است که در پی آن است!

### پی نوشتها

۱. رک: فارابی، تحصیل السعادة، تحقیق، مقدمه و تعلیق دکتر جعفر آل یاسین، چاپ دوم، بیروت ۱۹۸۳.
۲. رک: ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه سر دیوید راس، آکسفورد، ۱۹۸۱، صص ۱۱۳۱ a - ۱۱۳۱ b.
۳. رک: فارابی، کتاب الجمع بین رأی الحکیمین افلاطون و ارسطوطالیس، تحقیق دکتر الیبر نصری نادر، بیروت ۱۹۶۸، ص ۹۵. فارابی می گوید: «در جایی دیگر در این باره بحث شده است». و این عبارت حکایت از آن دارد که کتاب الجمع بین رأی الحکیمین پیش از کتاب التنبيه علی سبیل السعادة به نگارش در آمده است.
۴. رک: آل یاسین فیلسوفان راندن، الکندی و الفارابی، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۸۳، صص ۱۶۷ - ۱۷۲.